

آموزش شهروندی

• مجتبی همتی

مقدمه

شناخت حقوق بشر یک پیش شرط برای اشخاص و گروه‌هاست تا بتوانند بطور معقول، خواستار احترام به حقوق و آزادی‌ها باشند. آموزش شهروندی هم بعنوان موضوع ناظر به اعضاء یک جامعه از اهمیت بنیادین برخوردار است و بعنوان جزء لاینفک و مکمل آموزش حقوق بشر عمل می‌کند. آموزش شهروندی از عناصر مختلف تشکیل شده است که از تاکید نسبی که به هر کدام از عناصر یاد شده می‌شود ناشی می‌گردد. اگر چه بسیاری از افراد بر عناصر مشابهی - آگاهیها، مهارتها و ارزشها - توافق دارند، عدم توافق گسترده‌ای در مورد نقش، ماهیت و اهمیت نسبی هر کدام وجود دارد. سلسله نگرشها در مورد اینکه چه چیزی شهروند خوب را تشکیل می‌دهد منجر به تنوع رویکردها به آموزش شهروندی شده است:

- رویکردهای محافظه کار و منفعل بر اجتماع پذیری یا توسعه وفاداری به دولت ملی تاکید می‌ورزد. این رویکردها از گردآوری دانش ایستا و محدود تاریخ و سنتهای ملی تغذیه می‌شوند.
 - رویکردهای فعال بر درگیری با موضوعات مهم روز و مشارکت در شکل‌گیری و اصلاح جامعه در سطوح محلی، ملی و حتی جهانی تاکید می‌ورزد.^۳
- در اهمیت آموزش شهروندی می‌توان گفت اگر کودکان در سالهای اولیه به بررسی تفاوتها و تمایزات شان در یک سبک معقول عادت کنند، آنها خیلی راحتتر این تمایزات را به عنوان یک امر معمول در بزرگسالی می‌پذیرند. آموزش شهروندی به مردم کمک میکند تا واقعیتهای مورد نزاع و اختلافی را توأم با علم و آگاهی و حلم

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی دانشجویی است که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی انجام شده است.

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی

3. Hebert, Yvonne and Sears Alan, Citizenship education. at :www.cca-acc.ca/media/en/citizenship_education.pdf, p3

و صبر و تحمل بررسی و تحلیل کنند. این امر کمک می کند تا آنها برای درک و فهم نتایج اعمالشان و نتایج اعمال افراد بزرگتر پیرامون خودشان آماده شوند. افراد یاد می گیرند چگونه تعصب و جانبداری را تشخیص دهند، استدلال و منطق را ارزیابی کنند، دلایل و اسناد را سبک و سنگین کنند، تفاسیر، نقطه نظرها و منابع سند و دلایل جایگزین را جستجو کنند. همه این مسائل، دلایل خوبی بدست می دهد مبنی بر اینکه آنها چه بگویند، چه کاری انجام بدهند و نیز انتظار داشته باشند که دیگران دلایل و منطق خوبی ارائه دهند.^۱ لذا لازم است که مقوله آموزش حقوق شهروندی، یک مقوله جدی در جامعه تلقی گردد. بر این اساس، در نوشتار حاضر، مطلب در دو محور بررسی شده است: در قسمت اول، مبانی نظری در مورد حقا، جنبشهای اجتماعی و شهروندی مورد بحث قرار گرفته است. قسمت دوم مقاله به مقوله آموزش شهروندی می پردازد.

۱. مبانی نظری در مورد حقا، جنبشهای اجتماعی و شهروندی

۱-۱. تلاش مردمی برای شهروندی: نگاه از پایین

یک اجماع آکادمیک برجسته درباره تکوین شهروندی وجود دارد. فرض اساسی این است که شهروندی بایستی از نقطه نظر حقا درک شوند. به عبارتی مفهوم شهروندی می تواند به مثابه یک وضعیت و هم به عنوان مجموعه ای از حقوق تعریف شود. این پیوستگی حق ها و وضعیت اتفاقی نیست. اهمیت اساسی حق ها ناشی از ماهیت اجتماعی وضعیت می باشد. به بیان کلی، دلیل اهمیت حقا این است که بر حسب وضعیت قانونی یا قراردادی، صلاحیت و کارائی ویژه ای را به شخص اعطا می کنند. یعنی اشخاص ممکن است برخی توانائی ها و یا فرصتهائی را برای اعمال خاص و ویژه ... اختیارات و توانائی های معین ... در نتیجه وضعیت خود داشته باشند. حقوق فرد از پیوستگی و انضمام آن حقا به یک وضعیت ناشی می شود، زیرا از دیدگاهی معنادار، وضعیت فرد بیان کننده توانائی ها و صلاحیتهای او می باشد. طرح و بیان وضعیت بدین شکل، آنرا واقعیتی کامل و پابرجا می سازد. وضعیتی که مارشال به ما یاد آور می شود «بر این واقعیت تاکید دارد که انتظاراتی (از نوع هنجاری) در گروههای اجتماعی مربوطه وجود دارد». نتیجه گیری اصلی این است که حقا از طریق تلاش اجتماعی گروههای درجه دوم محقق میشوند. با تلاش و کوشش، سرنوشت خودشان را بهبود بخشیده^۲ و آماده و خواهان نبردی جهت کسب حقوق شهروندی باشند.^۳ حتی اگر این حقا شامل اقدامات جزئی، غیر موثر یا معطوف به خود باشند، می توانند یک تاثیر واقعی بر روی موضوعات با اهمیت حق سیاسی و تعهد سیاسی داشته باشند. اما این حقا به آسانی یا بطور ارادی داده نمی شوند، بلکه، سابقه تاریخی

1. the importance of citizenship education at :

http://www.citizenship foundation.org.uk/lib_res_pdf/018.pdf

۲. باربالت، جی. ام. حقوق شهروندی، ترجمه جواد کارگزاری، نشریه حقوق اساسی، سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۳، صص ۱۳۱-۱۳۰

3. Giddens, A. (1982), profiles and critiques in social theory, london, p171

4. Clark, B. (1993), citizen human, in citizenship, (London: Pluto press), p19

بیانگر آن است که خشونت جمعی برای فائق آمدن بر مقاومت حکومت لازم است.^۱ با وجود این، فرض اینکه وضعیت و جایگاه (و بنابراین حقها) صرفاً از طریق مبارزه بدست می‌آید، فرض اشتباه است؛ بلکه ممکن است از طریق مبارزه کسب شود. اما یک وضعیت تنها به این دلیل که بطور عمومی مشروع و قانونی دانسته شده است، می‌تواند دوام داشته باشد. حقها، بنابراین، برای افرادی که آنها را قبول می‌کنند بعنوان محدودیتهای اساسی نظم اجتماعی تعریف و تعیین می‌شوند؛ مرزوحدی نهائی که درمابین آن زیست اجتماعی، خود در معرض خطر و تهدید است. پس، این دومین جنبه از اهمیت سیاسی حقهای است که نتیجه طبیعت قراردادی وضعیت و جایگاه می‌باشند. هرگونه دست اندازی و تجاوز به یک حق بوسیله کسانی که مشمول آن حق می‌شوند، بعنوان موضوعی جدی و غیر معمول تلقی می‌شود. حقها به گفته مارشال، موضوع مناسبی برای سوداگری و چانه زنی نیستند. این ایده که حقها، حداقلی از صلاحیتهای و استحقاقهای اجتماعی را مقرر می‌سازند، مستقیماً ملازم و همراه با این مفهوم است که تخلف از حقوق، توجیه کافی برای استفاده از زور به مثابه چاره و راه نهائی جامعه در دفاع از خود می‌باشد. این سومین جنبه از اهمیت سیاسی حقها می‌باشد.^۲

۲-۱. کنترل شهروندی توسط دولت: نگاه از بالا

حقوق شهروندی به این معناست که شهروند را در برابر اعمال خود سرانه قدرت دولتی حمایت کند^۳ اما بدون توجه به نیرو و قلمرو تلاش مردمی برای این حقها، واضح و بدیهی است که این دولت است که نهایتاً این حقها را اعطا میکند.^۴ مختصر اینک، شهروندی هم منوط و وابسته به دولت است و هم توسط دولت تهدید می‌شود، زیرا آنچه دولت می‌تواند اعطا کند می‌تواند آنرا پس بگیرد. اگر دولت می‌تواند حقوق شهروندی را تقویت کند، همچنین می‌تواند دسترسی به این حقها را کنترل کرده و عضویت سیاسی را محدود سازد.^۵ اگر چه حقها معمولاً به عنوان حمایت اشخاص در برابر دولت فهم می‌شوند. حصول تدریجی چنین حقهایی می‌تواند دولت را با ایجاد تنظیمات گسترده و سازمان بندی زندگی اجتماعی تقویت کند^۶ تا زمانی که استدلال دولت مستلزم این است که شهروندان به عنوان دارندگان کم و بیش منفعل حقها رفتار کنند، همیشه خطر احاطه زندگی شهروند در تمام زندگی او وجود دارد. نتیجتاً، شهروندی بایستی یک شرط فعال «تلاش برای تحقق و عینیت بخشیدن به حقها» باشد.

نکته اصلی این است: اینکه زمینه، دولت انقلابی فرانسه، دولت فاشیست یا دولت تمامیت خواه معاصر باشد، شهروندان به حقها استناد میکنند اما با قدرت منطبق می

1. Foweraker Joe and Landman Todd, citizenship rights and social movements, oxford, 1997, p1

۲. باریالت، حقوق شهروندی، همان، صص ۱۳۲-۱۳۱

3. Barbalet J.M. (1988) citizenship rights, struggle and class in equality, Milton keynes: open university press, p18

4. Ibid, p.10

5. Foweraker Joe and. Ibid p3

6. Bellamy R. (1993) citizenship and rights, in R. Bellamy (ed.) theories and concepts of politics, Manchester university press p69

شوند. بنابراین شهروندی یک فرایند سیاسی است و کدهای رویه‌ای و قانون اساسی آن دائما تغییر می‌یابد، مورد اعتراض قرار می‌گیرد، مورد تفسیر و بحث قرار می‌گیرد. پیامد ها و نتایج منوط به توازن نیروی سیاسی در جامعه مدنی و درجه تفکیک بین جامعه و دولت است. ادعاهای سیاسی به شهروندی، تنها اگر به عنوان ادعاهای معقول و مشروع مورد توافق قرار گیرند، موثر هستند اما زمانی که توافق برای حصول سخت است، حقوق شهروندی برخی اوقات می‌تواند تنها از طریق تلاش اجتماعی به دست آید.^۱

۳-۱. حقایق اصلی و حقایق اجتماعی و رویه‌ای

در دهه های اخیر رویکرد هنجاری به حقوق شهروندی هم طراز و بطور برابر با توسعه تئوری حقوق بشر منعکس شده است. حقوق بشر، حقوق شهروندی نیستند، زیرا یک تمایز واضح بین عضویت یک جامعه سیاسی ملی و توسعه حقوق بین الملل وجود دارد. اشخاص، سازمانهای غیر دولتی و حکومتها، مشروط به یک سیستم جدید تنظیمات هستند. برخلاف حقوق شهروندی که بایستی در قوانین خاص داخلی بیان شوند، حقوق بشر یک چارچوب اخلاقی فرا سیاسی را برای خط مشی ها عرضه میکند که در برگرنده ضوابطی مبنی بر اینکه چه چیزی درست و منصفانه و چه چیزی غیر منصفانه است می باشد. با وجود این، خیزش دکترین حقوق بشر، شناسایی ماهیت هنجاری شهروندی را به اوج رسانده است و اجماعی را در مورد مجموعه اصلی حقوق مدنی - سیاسی یا مجموعه مولفه های شهروندی مدرن را که بطور موثر بود یا نبود آنرا ایجاد می کند، تقویت میکند. در تئوری سیاسی معاصر، شهروندی تقریباً بطور کلی از لحاظ دارا شدن حقایق تعریف می شوند.^۲ در رویه حقوقی، شهروندان اغلب به عنوان حق بداشتن حقایق مد نظر قرار میگیرند. حقوق شهروندی مزبور، شامل حقایق مدنی که برای آزادی اشخاص ضروری است و حقوق سیاسی مشارکت در اعمال قدرت سیاسی می باشد. حقوق مدنی بصورت کاملاً مستقیم با حاکمیت قانون و نظام دادگاهها، حقایق سیاسی با انواع مختلف سازمانهای پارلمانی مرتبط است. حقوق مدنی و سیاسی اگر چه به افراد و اشخاص داده می شوند و در مورد افراد صدق می کنند. اما یک شکل قدرت هستند که برای ایجاد نهضت های اجتماعی (از هر نوع) بکار گرفته می شوند. با دفاع از آزادی فکر، بیان، مجمع وانجمن، حقایق مزبور به شهروندان اجازه می دهند تا در دفاع از منافع و هویت خودشان دست به سازماندهی بزنند و بنابراین حقایق در برابر دولت هستند.^۳

آیا مردم جامعه [شهروندان] دارای حق رفاه اجتماعی و اقتصادی هستند؟ در اینجا سه نوع استدلال با نتایج خاص وجود دارد. نخستین استدلال این گونه است که اگر اساساً در تعهدمان نسبت به حقایق جدی باشیم، بالضروره بایستی حقایق نسل دوم را به رسمیت

1. Barbalet, 1988, Ibid p16

2. Held, D. (1989) citizenship and autonomy, in political theory and the modern state (Cambridge: polity press) p202

3. Kymlicka, J., and Norman, J. (1994) Return of the citizen: a survey of recent work on citizenship theory, Ethics, pp14-5

4. Foweraker Joe and, Ibid, pp14-5

5. Foweraker and Landman, Ibid, pp14-5

بشناسیم. اگر ضروریات یک زندگی فعال و همراه با سلامتی فراهم نباشد هیچ کس نمی تواند بطور کامل صاحب یک حق شود یا آنرا اعمال کند. حتی که بدرستی استحقاق آنرا دارد. استدلال دوم برای حقهای رفاهی استدلال مستقیم است، بجای گفتن اینکه امنیت اقتصادی برای جدی گرفتن حقها ضروری است، استدلال مزبور می گوید که نیازهای اجتماعی اقتصادی به اندازه هر نیاز یا منفعت دیگری مهم اند. استدلال سوم این است که بجای اینکه حقهای اجتماعی اقتصادی را مبنای تکلیف اجباری قرار دهیم که بر مالکین واجب می شود آن حقها را برای به زیر سوال کشیدن اصل ترتیبات موجود مالکیت بکار می بریم.^۱ اما در اینجا لازم است تا ماهیت حقوق رفاهی را در رابطه با حقوق شهروندی مشخص کنیم. جامع ترین استدلال به نظر می رسد استدلال پیتر جونز باشد. وی معتقد است «البته ما مجبور نیستیم حقوق اقتصادی و اجتماعی را انحصاراً به عنوان حقوق بشر یا انحصاراً به عنوان حقوق شهروندی (در این معنا که حقوق شهروندی حقوق شرطی و محدود به مرزهای قلمرو داخلی هر جامعه می باشد) تلقی کنیم. همه افراد به عنوان موجود انسانی و بما هو انسان بایستی حق بر حداقل معینی از رفاه مادی را (به عنوان یک حق جهانشمول) داشته باشد. اما به عنوان شهروندان جوامع خاص، آنها ممکن است به عنوان دارنده حقوق رفاهی بیشتری که فرای آن حداقل جهان شمول توسعه پیدا می کند تصور کنیم.»^۲

۴-۱. جامعه مدنی، حوزه عمومی. تعاملات سیاسی

اگر روابط در بازار آزاد و تفکیک کارکردی در حال افزایش کار، شرایطی را برای رشد جامعه مدنی ایجاد کند. با این حال، جامعه مدنی را توصیف نمی کند، زیرا یک تعریف بطور مضیق اقتصادی از جامعه مدنی، تعریف ضعیف و منفعل از شهروندی را بدنبال دارد.^۳ یک تعریف فعال در وهله اول مستلزم یک مفهوم از جامعه مدنی به عنوان حوزه عمومی است جایی که شهروندان در یک فهم متقابل همدیگر را می بینند و جامعه متکثر را ممکن می سازند. به عنوان یک امر ممکن، این حوزه در نواحی شهری و نهادهای گروهی که وارثان انجمنهای میانی و شهرک بودند، شکل می گیرند.^۴ اما در زمان فعلی، (جامعه مدنی) شامل همه سازمانها، رویه ها و عرفانی است که میراث فرهنگی را که مارشال به عنوان استمرار شهروندی تفسیر می کند، ایجاد و باز تولید می کند. از طرف دیگر، حوزه عمومی، یک توده ای را می پروراند که حقوق و مسوولیتهای اجتماعی را می شناسند. بطور کنی، فعالیتهای درون این حوزه، تمایل به تولید یک اجماع فرهنگی حول محور تمایزاتی که فرهنگ می تواند در بر داشته باشد، تولید کند. بنابراین یک تعریف مدنی از عضویت را ترویج می کند.^۵

۱. راسخ، محمد، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۱، صص ۲، ۱۷۰.

2. Jones, Peter, 1994, Rights, Macmillan University Press, p.168

3. Marx, K. (1981) on the Jewish question (1843), in Karl Marx: early writings (Harmondsworth: penguin Books)

4. Habermas J. (1989), the structural transformation of public sphere (Cambridge: polity press

5. Foweraker J. and Landman T., Ibid, P.8.

مفهوم دوم از جامعه مدنی که برای شهروندی مهم است، تعریف هگلی از سازمانهای مستقل و خود آئین است که حد فاصل روابط بین افراد و دولت است و عمل دولتی را در یک سبک عقلانی و اخلاقی ارزیابی میکند. دورکین اصرار دارد اگر دولت بنا نیست اشخاص را سرکوب کند، چنین موسساتی اساسی هستند و دلیل امر این است که این موسسات برای دفاع از حقا اساسی هستند. آقای دال (Dahl) این مطلب را پذیرفته و توضیح می دهد که حقا از طریق سازمان گرانی بهتر تضمین می شوند تا از طریق تضمینات حقوقی، زیرا تنها با تشکیل و حمایت سازمانهای فعال مثل احزاب سیاسی و اتحادیه های تجاری است که شهروندان می توانند حقوق خودشان را حمایت کرده و توسعه دهند. در تفسیر مشخصه سیاسی جامعه مدنی، منطقی است که حوزه عمومی و سازمان گرانی سیاسی در شکل یک حوزه عمومی با هم تلفیق شوند. جامعه مدنی جدا از فعالیت اقتصادی می باشد که به صورت خصوصی سازمان دهی شده است. از اینرو قلمرو عمومی خودش نمی تواند تماما جدا از دولت شکل بگیرد، زیرا گفتمان لیبرالی اجبارا در چارچوب سازمانی حقا ریشه دارد که با یک ساختار غیر شخصی از قدرت عمومی دآوری می شود.^۲

بعد دوگانه حوزه عمومی در مفهوم دال (Dahl) از شهروندی به عنوان ترکیب دو بعد مشارکت و اعتراض عمومی، منعکس می شود. تاکید صرف بر مشارکت، تلاشهای شهروندی را با رشد جامعه شهری و روندهای مدرنیزاسیون مرتبط می سازد. در زمینه رژیمهای تمامیت خواه مدرن این نظر هست که حقوق شهروندی به همان اندازه که برای اعتراضات اساسی است برای امر مشارکت هم اساسی است و اینکه تلاشهای بسیار سیاسی بایستی با دفاع کردن یا توجیه عملی بودن این حقا در زمینه های نامساعد حقوقی و سازمانی پیش برود.^۳

۱-۵. تاثیر حقا بر جنبشهای اجتماعی

شهروندی، عضویت یک جامعه سیاسی را تعریف و تعیین می کند و افراد مستثنی شده را به تلاش برای وارد شدن در جامعه سیاسی دعوت می کند و آگاهی از حقوق شهروندی می تواند هم معیاری از استثنائات و هم تعهدی از ظرفیتهای جدید را بدست دهد و هر شخصی با یک نگرش مفهومی از حقا، پدیده نقض حقوق خود را به عنوان یک موضوع جدی نابرابر تلقی خواهد کرد.^۴ اما حقا نسبت به افراد متنفذ و قدرتمند، برای افراد فاقد قدرت اجتماعی و سیاسی مهمتر هستند. در این تفسیر، حقایق قدرت سمبلیک را می پذیرد مخصوصا زمانی که آنها بیان معمول مباحث سیاسی می شوند.

1. Ibid, P.9

2. Giddens, (1985), The nation-state and violence (Landon me Milan)

3. Andrews, G. (1991) (ed.) citizenship (London: Lawrence and Wishart). P. 24.

4. Foweraker J. and Landman T., Ibid, P. 10

5. Barbalet, J.M. (1988), Ibid, p.17

۱-۶. تاثیر جنبشهای اجتماعی بر حقها

با وجود این، در اهمیت بحث از حقها، سنبها به تنهایی قدرت به راه انداختن عمل جمعی را ندارند. بحث از حقها ظرفیت و توان مستقلی برای عمل و اقدام ندارند. در مقابل، این بحث تنها زمانی میتواند موثر باشد که به بازیگران اجتماعی و سازمانها وصل باشند. جنبشهای اجتماعی، به خاطر نقش شان، صرفا حقها را به عنوان سنب درک یا دریافت نمی کنند، بلکه در کشف، شکل دادن و ترویج این حقها فعال هستند. از یک طرف جنبشهای اجتماعی اغلب، جایی که حقها آشکار نیستند یا به وضوح انکار می شوند، از زمینه ها شکل می گیرند. از طریق روند سازمانی و مطالبه سازی^۲ است که یک شناختی از حقها ایجاد میشود. از طرف دیگر جنبشهای اجتماعی هم مدارس برای درک حقها و هم وسیله ای برای ترویج ایده ها و تصورات از حقها هستند. بنابراین زبان حقها را افراد از طریق خود عمل یا اقدام جمعی یاد می گیرند.^۳

۱-۷. رابطه متقابل نهضت های اجتماعی و حقوق شهروندی

شهروندان، خودشان را ایجاد میکنند، زیرا حقها از طریق اجرا شدن شکل میگیرند و این اجرای حقهاست که ظرفیت های مربوط به آنها را تولید میکنند.^۴ برای اینکه حقها ایجاد شوند بایستی معاشرت و انجمن وجود داشته باشد. مادامی که جنبشها از طریق تلاش حق محور برانگیخته می شوند، یک مفهوم یا تصور از حقها تنها بواسطه امر تلاش و کوشش می تواند شکل بگیرد. در واقع اگر آنها یک فرهنگ سازمانی دارند در کل آن فرهنگ سازمانی نیست که آنها را زنده و فعال می کند بلکه فرهنگ تلاش است.^۵ بواسطه تلاش مستمر حق محور است که حقها، تعریف، تعیین و شناخته می شوند و چون جنبشهای اجتماعی جهت و مسیر خود را در طول زمان عوض می کنند، بنا براین مفهوم و معنای حقها عوض میشود. بنا براین، این ملازمه و ترکیب جنبشهای اجتماعی و بحث از حقها در مطالبه جمعی و مشترک عدالت است که حوزه عمومی را ایجاد کرده و توجیه میکند. از بعد تلاش اجتماعی برای عدالت، جنبشها و حقها صرفا در این امر هم زیست یا هم مقیم نیستند، آنها همدیگر را ایجاد می کنند و بنا براین ممکن است توسعه شهروندی را به پیش ببرد. حقوق شهروندی ظهور جنبشهای اجتماعی را تسهیل می کند.^۶

حال که اهمیت بنیادی عنصر حق در جنبشهای اجتماعی و شهروندی و رابطه متقابل و اساسی که این مقولات با هم دارند، بررسی شد به مساله اساسی در شناسائی، احترام، تضمین و اجرای حقوق بشر می پردازیم.

1. Tarrow, (1994b), power in movement: social movement, collective action and politics (Cambridge university Press, chapter. 7
2. demand-making
3. Fowaraker. J. and landman. T. Ibid, P.33
4. Barbalet, (1988), Ibid, p. 16
5. Tarrow, (1994a), social movement in Europe: movement society or Europeanization of conflict? Seminar on politics in western Europe. oxford: Nuffield collage, 9/February
6. Held, D. (1989), Ibid, p.200
7. Fowaraker. J. and landman. T. Ibid, P.35

۲. آموزش شهروندی

۲-۱. تعریف شهروندی

در هسته اصلی شهروندی همیشه موضوع تعلق به یک جامعه مطرح است که سیاستها و حقها را اعمال می‌کند. شهروندی همیشه یک بعد سیاسی دارد، زیرا شهروندان توانایی و ظرفیت وضع قانون را دارند. در اروپا، شهروندی مبتنی بر احترام به عدالت، حقوق بشر، آزادیهای بنیادین و حاکمیت قانون می‌باشد. شهروندان به جوامع تعلق دارند و به عنوان گروههایی از مردم تعریف می‌شوند که می‌پذیرند چیز مشترکی دارند. آنچه آنها را متحد می‌کند ممکن است به طور ساده پذیرش مشروعیت دولتی باشد که در چارچوب آن، زندگی می‌کنند. همچنین یک عنصر مشترک دیگر ممکن است همبستگی مؤثر قوی مبتنی بر تاریخ مشترک، قومیت، مذهب یا هدف مشترک باشد. دولتها از نظر بین‌المللی واحدهایی با دولتهای خود تلقی می‌شوند که قدرت برای اعطای تابعیت یا حق بر اقامت در سرزمین دولتی را اعطا می‌کنند. در اروپا، دولتها تعهد بر احترام به حقوق همه آنها را که تحت صلاحیت آنها قرار می‌گیرند، دارند. این بدین معناست که در ثنوری، اتباع و غیراتباع که در یک دولت زندگی می‌کنند، می‌توانند شهروندی را اعمال کنند. بدین معنا که آنها می‌توانند در زندگی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه‌شان مشارکت داشته باشند.

بنابراین، اگر چه شهروندی اغلب با تابعیت مرتبط می‌باشد، آن یک مفهوم مجزا و مستقلی است. ملت تنها یکی از جوامع قابل تصور (ممکن) است که درون آن شهروندی اعمال می‌شود. شهروندی بطور معمول‌تر در سطح محلی تجربه می‌شود و در سطح فراملی چون اروپا نیز وجود دارد. بحثهای اخیر در مورد شهروندی واژه جدید شهروند جهانی را مطرح می‌کند که منعکس کننده زمینه جدیدی از عصر ارتباطات است.^۲

التهایمی می‌توان تعریف شهروندی را به صورت زیر خلاصه کرد:

شهروندی به رابطه بین افراد و دولت و بین افراد درون یک دولت اشاره دارد.

۲-۲. حوزه‌های شهروندی

چهار حوزه اصلی شهروندی بطور مرسوم متمایز گشته است: ابعاد مدنی، سیاسی، اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی یا جمعی. سه حوزه اول توسط تی.اچ. مارشال بعد از جنگ جهانی دوم مشخص شده است و بعد چهارم بعداً ظاهر شد. این چهار حوزه از شهروندی مدرن در یک تعامل پیچیده درون یک بعد جهانی، پویا و در هم تنیده و همبسته هستند.

حوزه مدنی شهروندی به روش زندگی اشاره دارد که شهروندان اهداف مربوط به مفاهیم دموکراتیک از جامعه را که بطور مشترک دارند، تعیین کرده و دنبال کنند. حوزه مزبور، ارزشهای اجتماعی بنیادی، محدودیت تصمیم‌گیری حکومتی در رابطه با تک تک شهروندان و حقوق مؤسسات، انجمن‌ها و گروههای ذینفع خصوصی را تعیین و تضمین می‌کند. آن شامل آزادی بیان، گفتگو و برابری در برابر قانون و همبسطور آزادی انجمن و

1. Free standing

2. Starkey Hugh, Democratic Citizenship, Languages, Diversity and Human Rights, p. 7 at:

www.coe.int/tic/cultural_co_operation/education/language/policy_development_activities/studies/

starkeyen.pdf

حوزه سیاسی شهروندی شامل حق به رای دادن و مشارکت سیاسی است. انتخابات آزاد، کلید این بعد از شهروندی است که در بردارنده حق بر بررسی و تعیین آزادانه نهاد سیاسی است. به عبارت دیگر شهروندی سیاسی به حقوق و تکالیف سیاسی در خصوص نظام سیاسی اشاره دارد. بعد اقتصادی - اجتماعی شهروندی به رابطه بین اشخاص در یک زمینه اجتماعی و به حق مشارکت در حوزه‌ها و فضای سیاسی اشاره دارد. تعریف حقوق اجتماعی و اقتصادی شامل حقوق بر رفاه اقتصادی، برای مثال، حق بر تأمین اجتماعی، حق بر کار، حق بر حداقل ابزارهای امرار معاش و حق بر محیط سالم می‌باشد. شهروندی اجتماعی به رابطه بین افراد در جامعه اشاره دارد و خواهان وفاداری و همبستگی می‌باشد. شهروند اقتصادی به رابطه یک فرد با بازار کار و مصرف اشاره دارد و حق بر کار و حق بر حداقل سطح معاش را شامل می‌شود.

بعد فرهنگی یا جمعی شهروندی به سبک و منشی اشاره دارد که تنوع در حال فزون فرهنگی در جوامع، تنوع در جهت سعه صدر نسبت به دیگر فرهنگها را مد نظر قرار می‌دهد. شهروندی فرهنگی به آگاهی از یک میراث فرهنگی مشترک اشاره دارد. این مؤلفه شامل درخواست برای شناسایی حقایق جمعی برای اقلیت‌ها می‌باشد. رابطه دولت - فرهنگی مبتنی بر نظمی از حقوق بشر است که یک بعد انسان شناختی از یک شخص را به رسمیت می‌شناسد و متضمن یک مفهوم مشخص از موجود انسانی، حیثیت ذاتی آنها و تصدیق برابری قانونی در برابر همه اشکال تبعیض مبتنی بر عضویت در یک گروه یا طبقه خاص می‌باشد.

این چهار حوزه پیامدهایی برای فرایند شهروندی دارد. بعد سیاسی مستلزم آگاهی از نظام سیاسی، نگرشهای دموکراتیک و مهارت‌های مشارکت می‌باشد. بعد اقتصادی - اجتماعی مستلزم آگاهی از روابط اجتماعی در جامعه و مهارت‌های اجتماعی و همین‌طور آموزش حرفه‌ای و شغلی و مهارت‌های اقتصادی برای فعالیتهای مرتبط با کار و دیگر فعالیتهای اقتصادی می‌باشد. بعد فرهنگی مستلزم آگاهی از میراث فرهنگی، تاریخ و مهارت‌های پایه همانند مهارت‌های خوب خواندن و نوشتن می‌باشد.

به صورت حداقلی، دموکراسی مستلزم حمایت از حقوق سیاسی و فردی شهروندی از جمله حقوق اقلیت می‌باشد. این امر وابسته به حاکمیت قانونی (قانون اساسی گرایي) و جامعه مدنی می‌باشد.

در یک جامعه مدنی مستقل و خود آیین، افراد در گروههایی با اهداف خود تعیین، به صورت آزادی در تعامل با یکدیگر از طریق مکانیسم‌های احزاب سیاسی به هم می‌پیوندند و از طریق انتخابات بطور آزاد و تعیین شده، نظام دولت نماینده سالار را تأسیس می‌کنند. اگر افراد بناسد دموکراسی را در کشور خودشان یا جاهای دیگر شناخته و تحلیل و ارزیابی کنند، آنها بایستی قادر به درک ایده جامعه مدنی، ارزیابی فعالیت‌های سازمانهای جامعه مدنی و همین‌طور قادر به ارتباط این درک با دیگر مفاهیم، همانند قانون اساسی گرایي، حقوق افراد، نمایندگی، انتخابات، حاکمیت اکثریت و غیره باشند.

بحثنای طولانی و بسی پایان در مورد شهروندی به همه یا هر کدام از ابعاد، به

موضوعات هویت ملی، حقوق بشر، روشهای تعلق و مسؤولیت‌های شهروندان به همدیگر و به دولت اشاره دارند.^۱

دوحوزه اول یعنی حوزه های مدنی و سیاسی، بین حقوق بشر و حقوق شهروندی مشترک است. یعنی حقوق مدنی و سیاسی، حقوق بشر یا حقوق شهروندی جهان شمول بوده و حقهای مشروط یا مقید به شرایط جوامع خاص نیستند. به عبارت بهتر و صحیح تر، تمام حقهای مندرج در میثاق حقوق مدنی و سیاسی، برخلاف ادعاهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حقهای غیر مشروط بوده و در داخل همه کشورها قابل اعمال و دادخواهی هستند.

۲-۳-۲. صلاحیتهای و مهارتهای اصلی برای شهروندی دموکراتیک

طرح شورای اروپا در مورد آموزش شهروندی دموکراتیک، در بیانیه خود، صلاحیتهای اصلی را مطرح کرده است:

«بنابراین صلاحیتهای اصلی مرتبط با شهروندی دموکراتیک، صلاحیتهایی هستند که بواسطه تعبیری از یک شخص آزاد و خودمختار، آگاه از حقوق و وظایف در یک جامعه ضروری است، جایی که قدرت بر وضع قانون یعنی اصول و قواعد زندگی اجتماعی وجود دارد و چارچوبی را تعریف می کند که در آن آزادی هر فرد اعمال می شود و نیز جایی که انتصاب و کنترل افرادی که قدرت مزبور را اعمال می کنند، تحت نظارت همه شهروندان هستند.»^۲

۲-۳-۱. صلاحیتهای

سه دسته کلی صلاحیتهای قابل تشخیص است: صلاحیتهای مبتنی بر دانش و آگاهی؛ صلاحیتهای موثر^۳ و صلاحیتهایی که با انتخاب ارزشها مرتبط می باشد؛ صلاحیتهایی که با اقدام و عمل مرتبط می باشد. این صلاحیتهای بصورت زیر توصیف می شوند:

الف) صلاحیتهای مبتنی بر دانش

- صلاحیتهای با ماهیت قانونی و سیاسی یعنی دانش مربوط به قواعد زندگی جمعی؛
- آگاهی از جهان معاصر شامل بعد تاریخی و فرهنگی آن؛
- صلاحیتهایی با ماهیت رویه ای: توانایی صحبت کردن و استدلال، صلاحیتهای مرتبط با بحث و توانایی بر اندیشه ورزی و انعکاس آن؛
- آگاهی از اصول و ارزشهای حقوق بشری و شهروندی دموکراتیک.^۴

1. Ibid, pp. 1-2.

2. Audigier, F. 1998, basic concepts and core competencies of education for democratic citizenship: an initial consolidated report. | DFCS/Cit. (98)35 | Strasbourg: council of Europe.

3. Efficacy Competence

4. starkey, Hugh, Ibid, p. 16

ب) صلاحیتهای موثر و انتخاب ارزشها

شهروندی نمی تواند به فهرستی از حقوق و تکالیف فرو کاسته شود. آن همچنین متعلق به گروه یا گروهها نیز هست. از اینرو یک بعد فردی و نیز یک بعد جمعی هم دارد.^۱

ج) صلاحیتهای عملی

گاهی اوقات بعنوان صلاحیتهای اجتماعی نامیده می شوند و عبارتند از:

- توانائی زندگی با دیگران، توانائی بر همکاری، ایجاد و اجرای طرحهای مشترک و قبول مسولیتها؛
- توانائی بر حل اختلافات مطابق با اصول قانونی دموکراتیک؛
- توانائی بر مشارکت در مباحثات عمومی، استدلال و انتخاب در یک وضعیت واقعی زندگی.

این اهداف کلی آموزشی می تواند بوسیله لیستی از نتایج و مهارتهای کلیدی خیلی دقیقی که از توصیه نامه شماره R(۸۵)۷ کمیته وزیران شورای اروپا به دولتهای عضو (مصوب ۱۹۸۵) در مورد تدریس و یادگیری حقوق بشر در مدارس گرفته می شود، تکمیل گردد. چون حقوق بشر، دموکراسی را پی ریزی می کند. اینها بسته به تعریف، همچنین مهارتهای کلیدی شهروندی دموکراتیک نیز می باشند.^۲

۲-۳-۲. مهارتهای مرتبط با درک و حمایت از حقوق بشر

مهارتهای مزبور عبارتند از:

الف) مهارتهای غیر مادی

مخصوصاً مهارتهای در بردارنده ارزیابی و داوری از قبیل:

- جمع آوری و بررسی موضوعات و مواد اولیه از منابع مختلف از جمله رسانه های گروهی و توانائی تحلیل آن و رسیدن به نتایج منصفانه و متوازن؛
- شناسائی جانبداری، تعصب، کلیشه ها و تبعیض؛

ب) مهارتهای اجتماعی، مخصوصاً،

- شناسائی و پذیرش تفاوتها؛
- ایجاد روابط فردی مثبت و غیر ظالمانه؛
- حل اختلافات بصورت مسالمت آمیز؛
- قبول مسولیت؛
- مشارکت در تصمیم گیریها؛
- درک استفاده از مکانیسم های حمایتی حقوق بشر در سطوح محلی، منطقه ای، اروپائی و جهان.

همه این صلاحیتهای و مهارتها می تواند از طریق مطالعه زبانها توسعه یابد. در واقع، بسیاری

1. ibid, p.16

2. Ibid, p.17

از صلاحیتهای مزبور در چهارچوب مشترک و مرجع اروپائی برای زبانها لیست شده است.^۱

۲-۴. اهمیت بحث از شهروندی و آموزش شهروندی

شهروندی مربوط به اینکه ما کی هستیم، چگونه با هم زندگی می‌کنیم و فرزندان. بناست چگونه مردمی بشوند، می‌باشد. به معنای دقیق کلمه، آن یک مفهوم هنجاری است بدین معنا که ناشی از یک نقطه نظر اختلافی است. طرحهای متعدد و متعارضی در مورد اینکه چه چیزی برای شهروندی خوب و آموزش شهروندی خوب، اساسی و ضروری است، وجود دارد:

- مفهوم و درک ما از شهروندی مشخص می‌کند به چه چیزی یا به چه کسی دل سپرده و وفادار شویم، چگونه با دیگر شهروندان ارتباط برقرار کنیم و همینطور نگرش ما از جامعه آماری را مشخص می‌کند. این حس و مفهوم از آنچه که شهروند خوب را ایجاد می‌کند در طول زمان، فرهنگ، جنس و فلسفه‌های سیاسی متنوع است.
 - این اختلاف نظرها به یک سلسله از مدل‌های شهروندی خوب منجر می‌شود. این مدلها، نگرشهای متفاوتی از چهار مؤلفه را بدست می‌دهد: بصورت مدنی، تعلق اجتماعی، فرهنگی و فراملی.
 - شهروندان در حس تعلق خودشان - به اجتماع محلی، به ملت و احتمالاً به سیاره - متنوع و مختلف هستند. تقریباً همه شهروندان نوعی احساس تعلق به همه اینها را خواهند داشت. اما هر شهروند حس اولیه خود از تعلق را در یکی از اینها خواهد یافت و اینکه ممکن است بین افراد یا سراسر گروهها متنوع و مختلف باشد.
 - شهروندان از نظر مشارکت و فعالیت در جامعه متنوع و متعدد می‌باشند. شهروندان همچنین در واقعیت‌های خودشان درون جامعه، با برخی گروههایی که یک مفهوم و حس اساسی از محدودیت را بر مبنای زبان، نژاد، قومیت، جنس، عقیده و فقر و طبقه تجربه می‌کنند، متنوع هستند.
 - در سالهای اخیر مفهوم شهروندی بسیار فراگیر شده است. در این دید، روشهای متعدد و چند گانه شهروند بودن وجود دارد. در اروپا، یک شخص می‌تواند شهروند فرانسه و همینطور شهروند اتحادیه اروپا باشد که مورد اخیر به عنوان یک مقوله فراملی می‌باشد. در کانادا، یک شخص می‌تواند شهروند کبک باشد، و همچنین شهروند کانادا نیز باشد. این به عنوان شهروندی چند فرهنگی شناخته می‌شود. بعضی وقتها به شهروندی چند گانه تعبیر می‌شود.
 - در کشورهای متکثر همانند کانادا، رابطه بین فرهنگ و دولت در حد زیادی مورد حس و بحث و مناقشه می‌باشد (پلورالیسم فرهنگی، انسجام اجتماعی و دولت).^۲
- آموزش شهروندی از عناصر و مناقشات متفاوتی تشکیل شده است که درباره تاکید نسبی که به هر کدام از این عناصر می‌شود، ناشی می‌شود. اگر چه بسیاری از افراد در مورد عناصر مشابه اتفاق نظر دارند - دانش و آگاهی، مهارتها و ارزشها - یک عدم توافق گسترده در مورد نقش، ماهیت و اهمیت نسبی هر کدام وجود دارد.

1. Ibid, p.17

2. Sears, Alan, Herbert Yvonne, Ibid, pp. 2-3.

سلسله نگرشها در مورد اینکه چه چیزی شهروندی خوب را ایجاد می‌کند به رویکردهای متنوع به آموزش شهروند منجر شده است:

- رویکردهای محافظه کار و منفعل که اجتماع پذیری یا توسعه وفاداری به دولت ملی را مورد تاکید قرار می‌دهد. این رویکردها از طریق گردآوری دانش و آگاهی ایستا و محدود از تاریخ و سنتهای ملی تغذیه می‌شوند.
- رویکردهای فعال که درگیری با موضوعات مهم روز و مشارکت در شکل‌گیری و اصلاح جامعه در سطوح محلی، ملی و حتی جهانی را مورد تاکید قرار می‌دهد.^۱

۲-۵. آموزش زبان بعنوان زمینه یادگیری شهروندی دموکراتیک

الف) صلاحیت مبتنی بر دانش و آگاهی

تدریس زبان بصورت بالقوه، مهمترین مکان یادگیری شهروندی دموکراتیک است. یک حوزه بالقوه درون برنامه درسی زبانها وجود دارد تا صلاحیتهای مبتنی بر شناخت و آگاهی شهروندی را که صریحا یا ضمنا در چارچوب مشترک اروپایی قرار دارد، تحت پوشش قرار می‌دهد:

- آگاهی از قانون ونظامهای سیاسی

- آگاهی از جهان معاصر

- آگاهی از اصول و ارزشهای حقوق بشر و شهروندی دموکراتیک.^۲

شهروندی و زبانها می‌تواند یک روابط دو طرفه داشته باشند. زمانی که موضوعاتی از حوزه عمومی همانند موضوعات صلح، روابط جنسی، نژاد پرستی، جنبشهای اجتماعی و فرهنگی، بخشی از برنامه درسی زبانها می‌شود و همزمان مهارتهای بحث و تحلیل انتقادی تدریس می‌شود، انگیزه بسیاری از دانشجویان می‌تواند افزایش یابد. اگر دانش آموختگان تجربه تشویقی داشته باشند، موانع موثر در یادگیری زبان می‌تواند برطرف گردد و نگرشهای مربوط به زبان و متکلمان به زبانهای مربوط بهبود یابد.^۳

ب) آموزش مهارتها

دومین عرصه کمک آموزش زبانها به شهروندی، متدهای آموزشی مرتبط با آموزش زبان است زیرا توسعه متدهای ارتباطی، خودش دموکراتیک است. مهارتهایی که در کلاسهای زبان توسعه می‌یابد می‌تواند بصورت مستقیم به آموزش شهروندی منتقل گردد.

در کلاس زبان، دانش آموختگان اغلب ملزم می‌شوند دو تا دو تا یا بصورت گروهی با هم صحبت کرده یا بحث کنند. آزادی بیان عقاید شان را داشته و عقاید و روشهای جدید تفکر را توسعه دهند.^۴

معلمان زبان این مطلب را تأیید خواهند کرد که:

«استدلال و بحث مستلزم آگاهی از موضوع تحت بررسی، توانایی به گوش دادن به دیگران و

1. Ibid, p. 3.

2. Ibid, p. 21

3. Ibid, p. 22

4. Ibid, pp. 22-23



تصدیق نقطه نظرات او و نیز اعمال این توانائی‌ها در وضعیت دقیقی که در آن مردم خودشان را درک می‌کنند، می‌باشد.^۱

ج) توجه به فرهنگ و ارزشها

سومین و مهمترین بعد از تدریس زبان، ملاحظه فرهنگ است. توصیه نامه شماره ۱۳۸۳ مجمع پارلمانی (۱۹۹۸) اروپا در مورد تنوع زبانی مقرر می‌دارد:
«ترویج مستلزم نوعی از آموزش است که بر فرهنگ و جامعه کشورهای مربوط تأکید بیشتری دارد».^۲

۲-۶. دموکراسی، تنوع و آموزش شهروندی

یک پیش فرض اصلی که دموکراسی را تحلیل برده و تضعیف می‌کند این عقیده است که مردم متفاوت هستند. در مورد اینکه چرا مدل‌های دموکراتیک نیاز دارند تا مطمئن باشند که افراد، حقوقی چون آزادی بیان یا مذهب دارند اگر همه مردم در یک سبک مشابه فکر کرده و عمل کنند، مؤلف مشهور کانادایی، "میکائیل ایجناتیف" اخیراً نوشت: «اعتقاد به حقا، اعتقاد به دفاع از تفاوت است. انتخابات می‌تواند غیر ضروری باشد اگر هیچ تمایزات سیاسی وجود نداشته باشد که بین آنها تصمیم بگیری».

همه دولتهای دموکراتیک قدمهایی را برای تضمین اینکه مردم مجاز باشند و حتی تشویق شوند تا از هم متفاوت باشند، اتخاذ کرده‌اند. در بسیاری از موارد، آنها مقرراتی را در قانون اساسی خودشان یا قانون پایه یا ارگانیک خود دارند که از حق مردم مبنی بر اینکه در سبکها و روشهای متفاوت فکر کرده و عمل کنند، حمایت می‌کنند. بعضی دولتها همچنین حمایتهایی را برای گروهها و سازمانها، مثل مدارس، شبکه‌های رسانه‌ای و سازمانهای هنری، که به مردم در جهت حفظ عقاید و رویه‌های متمایزشان کمک می‌کند، مقرر می‌دارد.^۳

۲-۷. مؤلفه‌های آموزش شهروندی

آموزش شهروندی، آماده ساختن افراد در جهت مشارکت به عنوان یک شهروند فعال و مسئول در یک نظام دموکراتیک است. مؤلفه‌های آموزش شهروندی را در قالب یک جدول که «اسلر» و «استادکی» مطرح کرده‌اند، می‌آوریم:
این مدل تفکیک بین یک رویکرد حداکثری را بکار می‌برد و یک تفکیک مضاعفی را بین عنصر آموزش مدنی شهروندی و بعد آموزش فردی، اجتماعی و اخلاقی مطرح می‌کند. تفکیک اولی به عنوان ابعاد مرتبط با ساختاری و سیاسی شناخته می‌شود و تفکیک دوم به عنوان بعد مرتبط با ابعاد فردی و فرهنگی مطرح است.

1. Audigier .ibid

2. starkey, Hugh, Ibid, p.23

3. Sears, Alan, Hebert, Yvonne. Ibid, p. 10.

| فرهنگی / فردی | ساختاری / سیاسی | |
|--|--|------------------------------|
| <p>هویت‌ها:</p> <p>هیچ کدام / یا (تنش)</p> <p>هر دو / و پیوند</p> <p>هر دو / و پیوند</p> | <p>حقیقتها:</p> <p>آگاهی از حقیقتها</p> <p>دموکراسی</p> <p>نبود تبعیض</p> <p>جامعه مدنی مثل سازمانهای غیردولتی</p> | <p>رویکرد</p> <p>حداقلی</p> |
| <p>اثر و نتایج:</p> <p>احساسات و انتخابها</p> | <p>اثر و نتایج:</p> <p>آموزش حقوق بشر</p> | |
| <p>توانایی و قابلیت:</p> <ul style="list-style-type: none"> • سواد سیاسی • توانایی در تأثیرگذاری تغییرمثل • زبان، حمایت، بسیج | <p>شمولیت:</p> <ul style="list-style-type: none"> • درآمد پایه • امنیت: فیزیکی، اجتماعی و روانی • مشارکت فعال | <p>رویکرد</p> <p>حداکثری</p> |
| <p>اثر و نتایج:</p> <p>مهارتهای عملی و تربیت</p> | <p>اثر و نتایج:</p> <p>جامعه خوب / یادگیری اجتماعی به عنوان مدل</p> | |

Component of citizenship education (from osler and starkey, 1996)¹

۲-۸. چگونگی آموزش شهروندی

نظامها و متدهای آموزشی، امکانات و احتمالاتی را برای تدریس و تعلیم آموزش شهروندی ارائه می‌دهند:

- رویکرد کشف - جستجو^۲ در برنامه‌های سنتی علوم انسانی، تاریخ و مطالعات اجتماعی رایج است. رویکرد کشف - جستجو بر ترتیب و زنجیره زیر برای حل مسأله اصرار دارد: تعیین و شناخت مسأله، بیان و ارائه فرضیات، جمع‌آوری داده‌ها، طبقه‌بندی و تحلیل داده‌ها، برآیند و نتیجه‌گیری.
- رویکردهای مشورتی به آموزش دموکراتیک، دموکراسی در مدارس، دموکراتیزه کردن محیط دانشگاهی،^۳ تحلیل جوامع، آموزش قانون و حقوق بشر و پارلمانهای آزمایشی و تمرینی را مورد تأکید قرار می‌دهد.
- نظام و متد آموزشی همانند متد پالوفریر و کن اسبورن، یک رویکرد انتقادی و توأم با تفکر به آموزش شهروندی ارائه می‌دهد. در یک متد اندیشه ورزانه فعال از آزادی، فریر (۱۹۹۷) استقلال دانش آموزان و دانشجویان، مسؤولیت عمل فردی در دنیا و یک اخلاق انسانی جهان شمول را که در روبه آموزشی زنده و پویاست را مطرح کرد. از چشم انداز دموکراتیک سوسیالیست، اسبورن (۱۹۹۷) نه اصل مشترک را مطرح می‌کند: (۱) یک دید و منظره کاملاً تفصیلی از آموزش (۲) موضوعات ارزشمند و مهم که دانستن آنها ارزشمند است (۳) سازماندهی موضوع پیرامون یک مشکل یا موضوع در جهت بررسی و تحقیق (۴) توجه دقیق و سنجیده به تعلیم اندیشه ورزی در زمینه دانش موجود

1. Starkey, Hugh, lbid, pp. 18-19.

2. The Discovery - inquiry approach.

3. The democratization of campuses.

۵) مرتبط کردن موضوع با دانش و تجربه دانش‌آموزان و دانشجویان (۶) الزام دانشجویان به فعال شدن در یادگیری (۷) تشویق دانش‌آموزان و دانشجویان به سهیم شدن و بازسازی ایده‌های یکدیگر (۸) ایجاد ارتباط بین کلاس و جهان بیرون کلاس و (۹) کلاسهای درس با اعتماد و تساهل ترسیم شود که در آن دانش‌آموزان و دانشجویان مشارکت را در آن سهل و آسان ببینند.

- رویکردهای محلی و اجتماعات محلی برای خدمات مربوط به نظام تعلیم و تربیت اساسی است که خود دو نوع است: رویکردی که خدمات را بپاها و فی نفسه مورد تاکید قرار می‌دهد و رویکردی که عمل اجتماعی را به منظور تغییر مورد تاکید قرار می‌دهد. خدمات یادگیری در مقام ارتباط دادن دانش‌آموزان و دانشجویان به موضوعات واقعی در جامعه خودشان و توسعه دانش و مهارتهای آنها در حوزه مشارکت دموکراتیک می‌باشند.
- چهار اصل به سمت یک نظام آموزشی مشارکت اجتماعی و شکل‌گیری هویت مطرح شده است: (۱) همبستگی و تفکیک ناپذیری حقوق بشر و مسؤولیت‌های دموکراتیک (۲) احترام و پذیرش تنوع (۳) مبنای استدلالی و مشارکتی شکل‌گیری هویت جمعی (۴) توسعه خودآگاهی فرهنگی و توانایی.
- رویکردهای بین فرهنگی و قاره‌ای در دیگر نظام‌های آموزشی مورد تاکید قرار می‌گیرد. این رویکردها بر روی توسعه تفاهم بهتر بین گروههای فرهنگی، شکل‌گیری هویت و مشارکت اجتماعی و خودآگاهی قاره‌ای^۲ تمرکز می‌کند.

۲-۹. آموزش حقوق بشر، جامعه‌پذیری و شهروندی

مدارس همیشه یک مأموریت کلی‌تری از تعلیم خواندن، نوشتن و ریاضی دارد.^۳ آن مأموریت کلی، تلقین یک سری ارزشها و هنجارها در دانش‌آموزان و دانشجویان است که می‌تواند به آنها کمک کند تا اعضای خوب جوامع ملی خودشان شوند. یک ادبیات خوب جا افتاده در مورد برنامه‌های سیاسی مدارس و دانشگاهها، با آهنگ خیلی کارکرد گرا و اقتصادی وجود دارد. بسیاری از این ادبیات برنامه آموزشی را به عنوان مکانیسم اصولی که از طریق آن جامعه‌پذیری سیاسی اتفاق می‌افتد مورد تاکید قرار می‌دهند به این معنا که معتقد شویم شخصی بطور عام یا بطور خاص، برنامه آموزشی را در آموزش مدنی تلقی کند. تصور بر این است که آنچه در مدارس و دانشگاهها آموخته می‌شود، مشخصه ملی و پیش‌شرطهایی را برای مشارکت جامعه ملی منعکس میکند.

سؤال اساسی‌ای که مطرح می‌شود این است که چرا آموزش حقوق بشر بطور چشمگیری نه تنها درون سازمانهای حقوق بشری بلکه همچنین درون نظامهای آموزشی سراسر جهان رشد کرده است. آموزش حقوق بشر یک توسعه غیرمنتظره است زیرا آشکارا فراتر از مفاهیم قدیمی و خیلی محدود از شهروندی ملی یا نگرش خیلی محدود از حقوق

1. planetary awareness

2. Ibid, p. 9.

3. Tyack, 1966. Forming the National character: "Paradox in the Educational thought of the Revolutionary Generation", Harvard Educational Review, 36: 29-41.

بشر به عنوان یک موضوع حقوقی صرف گسترش می‌یابد.

باید خاطر نشان کرد که بسیاری از موضوعات حقوقی ملی، تبدیل به موضوعات آموزشی فراملی نشده‌اند. از این رو، چه نوع از توسعه جهانی، ظهور آموزش حقوق بشر را در سراسر جهان تسهیل می‌کند؟ اول اینکه، یک جهان انعطاف‌ناپذیر حول محور یک نظام بین‌الدولی سازماندهی شد که حاکمیت دولت به عنوان بالاترین استاندارد دستخوش تضعیف قابل ملاحظه‌ای شده است. این امر ابتدائاً شکل مدل‌های جهانی حقوق شهروندی را می‌پذیرد که همه دولت‌های ملی منصف‌بایستی آن را تصریح کنند، اما بطور روزافزون یک دوره حقوق بشری، مرحله و حوزه‌های جدی‌تری را بدست می‌آورد. آن مسأله بدین معنا نخواهد بود که بطور ساده بگوییم یک کشور خوب بایستی به حقوق شهروندی زنان توسعه یابد؛ اکنون ضروری است بگوییم که حقوق زنان، حق‌های بشری هستند، همان‌گونه که حقوق کودکان، حقوق افراد ناتوان، حقوق مهاجران و حقوق مردمان بومی و اقلیت‌های قومی حق‌های بشری هستند.

دوم، دغدغه جهانیان بایستی در مورد آموزش بیشتر باشد همان‌گونه که در سرمایه‌گذاری اقتصادی بیشتر است؛ همه انواع مشکلات و همه انواع راه‌حلها بایستی عمیقاً در آموزش ریشه‌یابی شود.

سوم، فرض جهان شمول از حقوق بشر با آرمان‌های جهان شمول نگرش‌های تخصصی آموزشی دست به دست هم پیش می‌رود. مطالعات بین‌المللی توسعه آموزشی، آشکارا کاهش اختلاف در طبقات آموزشی، افزایش برجستگی و اهمیت مطالعات اجتماعی فرد محور، و ظهور شهروندی و حقوق بشر فراملی در آموزش مدنی را نشان می‌دهد.

این مطالعات طولی یک درجه گسترده‌تری از استاندارد سازی آموزشی را نشان می‌دهد در حالی که مطالعات قبلی این را نشان نمی‌دهد مخصوصاً زمانی که موضوعات آموزشی بطور انحصاری دغدغه‌های محلی را منعکس می‌کرد. به علاوه، آنها ظهور یک جهت و مسیری را نشان می‌دهند که در آن جهان و استانداردهای جهانی، موضوع مناسب مطالعات قرار می‌گیرد.

سرانجام، یک میزان گسترده‌ای از اعتماد در راستای اثربخشی آموزشی، بایستی تضمین گردد. نقض اصلاحات آموزشی به اصلاحات آموزشی جایگزین منجر می‌شود نه اینکه ایمان به آموزش را از دست بدهد.

با در نظر داشتن این توسعه‌های جهانی، تعجب‌آور نیست که افزایش جهانی یک دوره حقوق بشر می‌تواند در بر گیرنده آموزش حقوق بشر باشد. احترام به حقوق بشر بطور فزاینده‌ای صرف‌نظر از رویه‌های حقوق بشری کشورها، یک هدف استاندارد شده برای یک دولت ملی می‌گردد. در جهانی که دولت‌های ملی به این مسأله که چه چیزی یک دولت ملی مناسب را ایجاد می‌کند مأنوس هستند، تصریح اهداف مناسب قابل انتظار است. همان‌گونه که یک پژوهشگر خاطر نشان ساخته «معمولاً، برنامه آموزشی جدید یا ابتکارات جدید در تلاش هستند تا رسمیت و مشروعیت بدست آورند. با وجود این، آموزش حقوق بشر، در بالاترین سطوح حکومتی در عرصه‌های مختلف بین‌المللی، هم رسمیت و هم مشروعیت دارد. زمانی که حقوق بشر در سطح جهانی نهادینه می‌شود و زمانی که

آموزش به فراگیری و مشمول گروه‌های بیشتر و افزایش اقتدار افراد توسعه می‌یابد، ما پیش‌بینی می‌کنیم که آموزش حقوق بشر در برنامه‌های آموزشی عمومیت یافته و افزایش یابد.^۱

۲-۱۰. جهانی شدن و اثرات آن بر آموزش حقوق بشر و شهروندی

جهانی شدن در بسیاری از اشکال اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی اتفاق می‌افتد. در اروپا، آسیا و آمریکا، کشورها به دلایل اقتصادی و سیاسی به هم نزدیک می‌شوند.

کالاها و شرکت‌های گروهی و جمعی که ظاهراً خیلی آسان و بدون محدودیت همه جای جهان ظاهر شده و سریعاً توسعه می‌یابد، اغلب کالا یا خدمات جمعی را در دسترس همگان قرار می‌دهد. موزیک، کتابها و برنامه‌های تلویزیونی بطور آزاد فرای مرزها در بهره‌مندی افراد زیادی از کشورهای مختلف وجود دارد. جهانی شدن یک پدیده جدیدی نیست. با صنعتی شدن، امکان مبادلات تجاری در یک میزان گسترده با دیگر کشورها مطرح شد. به علاوه، با صنعتی شدن و مدرنیته، ارزشهای اجتماعی عوض شدند. در جوامع سنتی، اقتدار خانواده و جامعه ارزشمند هستند. با وجود این، در جوامعی که هم صنعتی و هم مدرن هستند، ارزشها به سمت توسعه اقتصادی و فردگرایی تغییر جهت می‌دهند. تا چه حدی بایستی مفاهیم شهروند دموکراتیک، جهانی سازی را شکل دهد یا از طریق جهانی سازی شکل گیرد؟ محصولات و ایده‌هایی که به نظر می‌رسد ارزشمند باشند فراتر از مرزها در گردش هستند و به نظر نمی‌رسند که در انحصار کشوری بوده و به عنوان اساس و پایه هر کشوری نگه‌داری شوند. پس چگونه یک دولت، جامعه‌ای را ایجاد کند که به هم پیوسته است؟ به هر صورت چه چیزی برای یک جامعه خاص اساسی است؟^۲

امکان دارد که در وهله اول ادعای شهروندی جهانی با ایراد روبرو شود. زیرا همان گونه که روسو اعتقاد داشت: «هر میهن پرستی از بیگانه متنفر است آنها (با این نفرت) تنها مردانگی خود را به نمایش می‌گذارند و از این باب نمی‌توان ایشان را مؤاخذه کرد» در پاسخ به ایده مذکور باید گفت: ما در عصر روسو زندگی نمی‌کنیم و امروزه هیچ کس تعدیل فرهنگها و دیدگاهها را در عرصه بین‌المللی انکار نمی‌کند. واقعیت این است که تجربه تلخ جنگهای جهانی همراه همیشگی انسانهای دوران‌دیش است. بر همین اساس و با توجه به مقرراتی که در سطح بین‌المللی برای تنظیم روابط دولتها و تبیین حقوق مردمان مورد پذیرش همگان قرار گرفته، باید معتقد گردید که امروزه ایده‌هایی درون جوامع موج می‌زند که همگرایی و رسیدن به یگانگی در باورهای بنیادین را به وضوح می‌توان در ساختار آنها مشاهده کرد.

به عنوان نقطه شروع، شهروندی جهانی از احترام به حقوق افراد در داخل کشورها پیریزی می‌شود. بنابراین، مشارکت فعال در مسایل سیاسی اجتماع را نباید تنها به عنوان اعمال جزئی از سهم موجود در امور سیاسی (حق) به شمار آورد؛ بلکه آن را باید نقطه آغاز مشارکت در زندگی اجتماعی و تصمیم‌گیریهای جمعی محسوب داشت. وقتی افراد به

1. Suarez, David, Ramirez Francisco, Ibid, pp. 18-21.

2. Sears, Alan, Hebert, Yvonne, Ibid, p. 10.

ساختار اجتماعی خویش احساس تعلق و هویت کنند، می‌توان انتظار داشت که هویت دیگران را درک کرده و به آن احترام بگذارند. داشتن حقوق انسانی و بشری و اعمال درست و واقعی این حقوق در سطح داخلی زمینه این امر را فراهم می‌سازد که افراد، اولاً برای شهروندان سایر کشورها نیز این حقوق را قایل شوند و در صورت عدم اعطای آن از سوی زمامداران به رویه آنها اعتراض کنند. ثانیاً: با اعطای حقوق مذکور، افراد به جامعه بین‌المللی نیز احساس تعلق می‌کنند و در صدد اعمال حقوق و انجام تکالیف خود در این عرصه برآیند.

بیامد پذیرش حقوق بشر و شهروندی، آموزش این مفاهیم در نظام داخلی می‌باشد. با توجه به اینکه حقوق بشر در جهان امروز، تبدیل به عرف بین‌المللی می‌شود که از نظر حقوقی الزام آورمی‌باشند، لذا بایستی در راستای پذیرش این مفاهیم و آموزش آنها، بایستی بسترها و شرایط و نیز راهکارها و مکانیسم‌های لازم فراهم گردد.

نتیجه‌گیری

یکی از ویژگی‌های جهان معاصر برجستگی و محوریت انسان و موضوعات مرتبط با او در کلیه عرصه‌هاست یعنی برخلاف دنیای قدیم، انسان در دنیای معاصر یک فاعل شناسایی فعال است که با کمک گرفتن از عمل، علم و تجربه، قدم به شناسایی طبیعت و خود گذاشته و برای خود مرزی نمی‌شناسد و از طرفی دیگر خود انسانها، روابط خودشان را براساس اراده آزاد و عقلانی تنظیم می‌کنند و در مقام تنظیم روابط خود با یکدیگر و با موجود غول‌آسایی به نام دولت است که بحث عدالت مطرح می‌شود.

مهمترین رکن عدالت، حق می‌باشد. حق یکی از مقوله‌های فربه در رشته‌های مختلف همانند حقوق، علوم سیاسی، اخلاق می‌باشد و از این رو پرداختن به آن ولو کلی و مختصر به عنوان پیش زمینه در همه عرصه‌هایی که بحث حق و حقوق به معنای عام آن پیش می‌آید، به نظر حیاتی می‌آید، چرا که توسعه حقوق بشر و از آن مهمتر شفافیت و عینی‌تر شدن حقوق در عرصه‌های مختلف روابط انسانی تا حد زیادی مرهون تفکیک مفاهیم مختلف حق می‌باشد. در زمانهای قدیم یعنی تا قبل از قرن سیزدهم میلادی حق عمدتاً در معنای حق بودن که نقطه مقابل آن باطل بودن است بکار می‌رفت اما از قرن سیزدهم به بعد بود که حق به معنای جدید آن یعنی حق داشتن بکار رفت و این معنای دوم بود که باعث شفافیت و عینیت مفهوم حق و هم‌منظور کاربرد آن گردید. چون مفهوم هست مدار، حق را به حوزه‌های غیرهنجاری فلسفه همچون معرفت‌شناسی و متافیزیک می‌سپارد. در حالی که مفهوم باید مدارحق به حوزه‌های هنجارهای فلسفه اخلاق، فلسفه سیاست و حقوق ارتباط پیدا می‌کند.^۲ به عبارتی، سنگ بنای مفهوم حق، ایده تفکیک بنیادی بین حق داشتن و حق بودن است. اگر ما این تفکیک بنیادی بین حق داشتن و حق بودن را توانستیم انجام دهیم می‌توانیم مدعی شویم که مفهوم حق را متوجه شده و حقوق بشر را به تدریج وارد

۱. همتی، مجتبی، بررسی و تحلیل حقوق اجتماعی و اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه تئوری عدالت اجتماعی جان رولز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۳، ص ب.
۲. همان، صص ۸-۳۷.

زندگی مان بکنیم. به عبارتی بهتر، بهترین معنای حقوق (Rights) این است که آنها را برگ‌های برنده، در برابر توجیحات مبنایی تصمیمات سیاسی که هدف را برای جامعه بطور کلی بیان می‌کنند، بنگریم.^۱

از این روست که حق در این معنا مهمترین عنصر شهروندی و همین طور مهمترین هدف و محرک حرکتها و نهضت‌های اجتماعی است و از آن مهمتر انسانیت انسان، حیثیت ذاتی و کرامت او در پرتو بهره مندی اش از حقها معنا و مفهوم پیدا می‌کند. حضور حقها در بطن زندگی اجتماعی و از آن طریق تأمین و تضمین انسانیت و حیثیت و کرامت انسان در گرو تلاش فردی و اجتماعی انسانهاست. به عبارتی، تلاش مردمی افراد در روابط بین خودشان و در رابطه با موجود قدرتمند دولت، ضامن واقعی اجرای حقهاست. از طرف دیگر اگر جنبشهای اجتماعی در قالب و چارچوب حق مدار شکل گرفته و ماهیت کاملاً سیاسی محض، انقلابی، احساسی و خطرناک به خود نگیرد و دولت (که اصولاً باید نماینده همه شهروندان باشد) و گرایش غالب و حاکم بر جامعه، این حرکت حق مدار را پذیرا شده و طرد نکنند، در آن صورت می‌توان به تأمین و تضمین صلح و زندگی مسالمت‌آمیز، عدالت، ثبات و تمامیت ارضی و وحدت جوامع امیدوار بود. یکی از مکانیسم‌های اساسی در این راستا، آموزش شهروندی است.

منابع و ماخذ

الف) منابع فارسی

۱. باربالت، جی.ام. حقوق شهروندی، ترجمه جواد کارگزاری، نشریه حقوق اساسی، سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۳، صص ۱۳۱-۱۳۰
۲. دورکین، رونالد، حق چون برگ برنده، ترجمه راسخ، محمد، مجله نامه مفید، شماره ۲۹، بهار ۱۳۸۱، ص ۵۷.
۳. راسخ، محمد، حق و مصلحت، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱
۴. همتی، مجتبی، بررسی و تحلیل حقوق اجتماعی و اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه تئوری عدالت اجتماعی جان رولز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۳، ص ب.

ب) منابع انگلیسی

1. Andrews, G. (1991) (ed.) citizenship (London: Lawrence and Wishart). P. 24.
2. Audigier, F.1998, basic concepts and core competencies of education for democratic citizenship: an initial consolidated report. {DECS/Cit. (98)35} Strasbourg: council of Europe.
3. Barbalet, J.M. (1988) citizenship rights, struggle and class inequality, Milton Keynes: open university press .p.18
4. Bellamy, R. (1993) citizenship and rights, in R. Bellamy (ed.) theories and concepts of politics, Manchester university press. p.69

۱. دورکین، رونالد، حق چون برگ برنده، ترجمه راسخ، محمد، مجله نامه مفید، شماره ۲۹، بهار ۱۳۸۱، ص

5. Clark, B.(1993).citizen human, in citizenship,(London: Pluto press)
6. Foweraker Joe and Landman Todd, citizenship rights and social movements, oxford, 1997, p.1
7. Francisco Ramirez, David Suarez, Human Rights and Citizenship: The Emergence of Human Rights Education, pp. 21-2 at:
8. http://iis-db.stanford.edu/pubs/20682/ramirez_6.25.2004.pdf
9. Giddens, (1985), The nation-state and violence (Landon mc Milan)
10. Giddens,A.(1982),profiles and critiques in social theory,London.p.171
11. Habermas J.(1989), the structural transformation of public sphere (Cambridge: polity press
12. Hebert, Yvonne and Sears Alan, Citizenship education. at:
www.cca-ace.ca/media/en/citizenship_education_.pdf.p3
13. Held, D. (1989)citizenship and autonomy, in political theory and the modern state (Cambridge :polity press)p.202
14. Jones, Peter, Rights, Macmillan University Press.p.168
15. Kymlicka ,w.,and Norman ,w.(1994)Return of the citizen: a survey of Recent work on citizenship theory ,Ethics,pp.14-5
16. Marx, K. (1981)on the Jewish question (1843),in Karl Marx: early writings (Hamonds worth: penguin Books)
17. Starkey Hugh, Democratic Citizenship, Languages, Diversity and Human Rights, p. 7 at:
www.coe.int./tic/cultural_co_operation/education/language/policy_development_activities/studies/starkeyen.pdf
18. Tarrow, Norman.1992, human rights education: alternative educations. In human rights, education and global responsibilities, edited by James Lynch Celia Modgil, and Sohan Modgil. Washington :falmer press
19. Tarrow,(1994a),social movement in Europe: movement society or Europeanization of conflict? Seminar on politics in western Europe, Oxford: Nuffield collage ,9February
20. Tarrow,(1994b),power in movement: social movement, collective action and politics(Cambridge university Press. chapter. 7
21. the importance of citizenship education at:
http://www.citizenship_foundation.org.uk/lib_res_pdf/018.pdf
22. Tyack, 1966, Forming the National character: "Paradox in the Educational thought of the Revolutionary Generation", Harvard Educational Review, 36: 29-41.
23. UNESCO, 1998. all human being..., manual for human rights education, the teacher library, UNESCO publishing
24. What kind of values may legitimately be taught in school? At :
http://www.citizenship_foundation.org.uk/lib_res_pdf/018.pdf



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی